

نگاهی به «جزیره سرگردانی»

استدلالی بر هویت

جامعه داستانی دانشور

امیر رضا فخری

منتقد



سیمین دانشور به عنوان یکی از شاخص ترین چهره‌های داستان پردازی که با خلق اثر فنان پذیر «سوسوشن» در بلندی ادبیات معاصر فارسی چون آفتابی درخشید، بار دیگر خاطره بلندی حضورش را در آغازین سال‌های دهه ۷۰ شمسی با داستان بلند «جزیره سرگردانی» تجدید می‌کند. جزیره سرگردانی روشنگر زوایای از زندگی اجتماعی ایران است که با تاریخ این ملت عجین شده و در قالبی کلاسیک شکل گرفته است. دانشور در جزیره سرگردانی، واقعیات اجتماعی-سیاسی سال‌های ملت‌ها انقلاب را دید یک زن به تصویر می‌کشد.

تاریخی که زن دهه ۳۰ و تلفیق روایی «خانم نوریان» با اتفاقات و جریانات آن برده تاریخی گره خود را دارد. در داستان با نشی گویا و به دور از ایهام و فرافکنی متین، کارکترهای تیپیک و ملmos را خلق می‌کند که اوج خلاقیت هنری در تاریخ رامی توان حس کرد. داستان و زمان از زمانی که به حیطه داوری در باب باورهای دینی و فرهنگ و رفتارهای اجتماعی وارد شد، باعث ایجاد مضمون‌های متنوع گردید. عموماً دیدگاه صاحب اثر، برآیند تأثیر و تأثیر و تعامل اثر هنری با نظریات ادی است.

رمان جزیره سرگردانی در کنار مضامین و جزئیات گوناگون با پرخی از واقعیات تاریخی و اجتماعی ایران و جهان، با آرای فلسفی و علمی و با دیدگاه تلفیقی هنری و مذهبی دانشور مواجهیم که تصویری از واقعیات اجتماعی ایران است.

سیمین دانشور در دهه ۶۰ شمسی ایستاده و به جامعه ایران در بین سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ نگریسته و از بردیده‌های جراحت و تفسیرهای خود، داستانی تاریخی با حفظ آرمان شخصی اش ساخته است.

از نظر دانشور، ایران بعد از مصدق مانند دختری یتیم است، این سخن تاویلی است از این که پدر ایران در راه مصدق کشته می‌شود. او که با مادر بزرگش زندگی می‌کند، شی در عالم رویا خود را در باغ سوخته‌ای می‌باشد. دنبال رسنی می‌گردد که از چاهی آب بکشد و دری بسته را بگشاید. صدایی می‌شود که: «آنها که ریسمان دست‌شان بود، آنها که کلید داشتند، همه شان گم و گور شدند.»

دانشور، ایران برده مذکور در رمان را با تعمید در اشاره به مسائل اجتماعی گوناگون مانند زن غربی، اعتقادات مذهبی، سنگینی سایه سواک بر جامعه ایران، فقدان بهداشت... جامعه‌ای آماده انقلاب می‌داند که همه این مصائب تلخ را پرتوبی از آینده متتحول در جامعه برانداز می‌کند.

قوای اسلام



ب بسم...

گفت و گو

گزارش

پاداشرت

نقده

ضمیمه کتاب و ادبیات روزنامه جام جم | سه شنبه، ۲۰ شهریور ۱۴۰۳ | شماره ۲۶۸

نگاهی به خاطرات محمد رضا ظفر قندی که چند روزی است وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی شده است

پزشکی از دل جنگ تا اینه دولت

تأثیرپذیری از جسارت و سماحت مادرش سخن گفته است و اصراری که او و پدرش در خواندن رشته پزشکی نشان دادند و اوت مقاعد شد که این رشته را بخواند، علی‌رغم این که در مدرسه علی‌تاییل به رشته انسانی داشت در لحظه آخر تغییر نظر داد و پزشکی را برگزید و در این رشته مشغول تحصیل شد.

خدوش می‌گوید که به علی‌شیعیت علاقه داشته و تحت تاثیر کتاب‌ها و سخنرانی‌های او و عده دیگری از مبارزان انقلابی به مبارزه سیاسی تمايل پیدا کرده: «من بیشتر از سخنرانی‌ها و اندیشه دکتر شریعتی تأثیر می‌گرفتم و در آن سال‌های جوانی که شخصیت و مسیر فکری ام در حال شکل‌گیری بود، ایده‌های افکار ایشان برایم سرمشق بود. برای همین با برخی از دوستانم که افکار سیاسی داشتند و هم فکر بودیم، کتاب‌های دکتر شریعتی را بین کتاب‌های دبیرستان می‌گذاشتیم و به مدرسه می‌بردیم...»

ظفر قندی پس از آغاز جنگ ایران و عراق بعد از این که توانست

برخی واحدهای دشوار رشته پزشکی را پاس کند، آماده شد تا

به عنوان پزشک در جنگ حاضر شود. او وقتی دخترش زهرا

فقط شش ماه داشت با بردرقه جسورانه مادرش و خدا حافظی

با همسر جوانش راهی جبهه‌های جنگ شد؛ جنگی که از

دریچه نگاه یک پزشک جوان متفاوت بود: «۶۲/۰۷/۳۰»

ساعت ۰۴:۰۰ از خواب بیدارمان کرده‌اند که تاسعات ۰۸:۳۰ صبح

مرتب متروح می‌آمد، دیشب دوباره حمله بود که ظاهرا

موفقیت آمیز نبود. پچه‌های محاصره شدند و عقب نشیونی کردند

و...» او در برخی زمان‌ها از اتفاقات جبهه یادداشت برداری

کرده و در کتاب «شرح درد اشتیاق» برخی از یادداشت‌هایش را جای داده است.

همچنین دریکی دیگر از یادداشت‌هایش می‌نویسد: «۶۲/۰۸/۱۳»

جمعه، از صبح امروز تا شب پروازهای هلیکوپترهای خودی و

فروشان در اورژانس ما مرتب ادامه داشت. علتش یا نقل

محروم حب بدحال بود یا این که برای لشکر امام حسین (ع) که

پیشروی زیادی کرده‌اند و راه تدارکاتی ندارند، وسایل و تدارکات

می‌برند. امروز سرهنگ صیاد شیرازی هم با هلیکوپتر به اینجا

آمد، نماز و ناهار را اینجا بود و بعد از ۲-۲ ساعتی رفت. دو اسیر

محروم عراقی داشتیم و...» از همین چند سطری این داده

چون اطلاعاتی درباره وضعیت یک عملیات نهفته است که

متاسفانه پس از آن فرست پیدا نکرد که این نوشته‌ها را ادامه

دهد. تداوم یادداشت‌های ظفر قندی می‌توانست نوع نگاه

دیگری به جنگ را به ما نشان دهد.

ظفر قندی پا خسی که به علوم انسانی داشت، معلمی را هم

در مدرسه علی‌تایی تجربه کرد و از آنچه که دانش آموز خوبی بود

و مسئولان مدرسه شناخت خوبی از ازاو داشتند، این فرست را

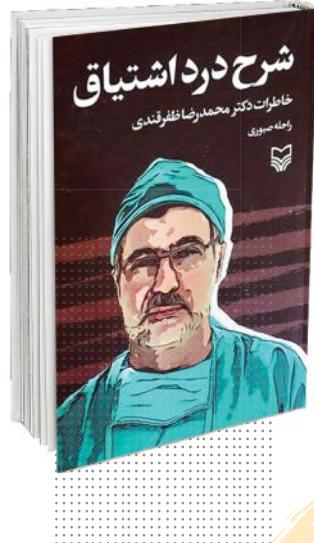
به او دادند که سال ۵۵ هم‌زمان با قبولی در رشته پزشکی در

مدرسه هم به دانش آموزان ابتدایی درس دهد. این تجربه

باعث تغییراتی در روحیاتش شد و ارا به تجارب دیگری رساندو

بعد از دعوت آیت‌الله موسوی اردبیلی در مدرسه تازه تأسیس

مفید هم معلمی را ادامه داد.



خطاطات پزشکان تیم اخطراری جنگ از این حافظ قابل تأمل و توجه است که این گروه، تیمی حرفه‌ای و آموزش دیده با تخصص‌های مختلف پزشکی بود که از سراسر کشور داوطلب اعزام به خط مقدم می‌شد. گروه محدودی که ارتباط مستقیم و عموماً محروم‌های باستاد اعزام به جبهه و حتی فرماندهان جنگ داشت و موضع بود در هر موقعیتی از شباهن روز به محض اعلام نیاز، در کوتاه‌ترین زمان خود را به مناطق عملیاتی برساند و در مراکز درمانی خط مقدم نبرد خدمت کند.

برای همین احتمال خبر شهادت برای این گروه بیش از بقیه اعضای تیم امداد و نجات بوده است. دکتر محمد رضا ظفر قندی از معدود پزشکان متخصصی است که پارا از اورژانس صحرایی فراتر گذاشته و در بحبوه عملیات و ماموریت‌های متعدد تا پست امداد و نزدیک ترین نقطه به خط دشمن پیش رفته و زیر آتش دشمن، کار امدادگران ساده، به کمک و مداوای مجروحان پرداخته است.

کتاب «شرح درد اشتیاق» (خطاطات دکتر محمد رضا ظفر قندی) از منظری شخصی و متفاوت، خطاطات جنگ ایران و عراق را روایت می‌کند. جنبه‌هایی از این خطاطات در این کتاب نقل شده‌اند که می‌تواند برای خوانندگان امروزی بسیار آموزنده و درعین حال عجیب باشد.

مولف در این کتاب تلاش کرده است تا به بهترین شکل حس همذات پنداری را در خواننده ایجاد و به‌نحوی رویدادهای مختلف را ترکیب کند که تا انتهای ماجرا برای خوانندگان کتاب جذاب و بیش بینی ناپذیر باقی بماند. این کتاب با پژوهش و تدوین راحله صبوری نوشته شده و انتشارات سوره مهر نیز آن را منتشر کرده است.

او در یکی از مأموریت‌های امداد در عملیات والجر، بر اثر بمباران شیمیایی عراق از ناحیه ریه، پوست و چشم دچار مصدومیت شیمیایی شد که عوارض آن تا امروز با او همراه است. تجربه زیسته درک از درد و رنج متروحان شیمیایی، او را به این فکر اندخت تا یکی از بزرگ‌ترین پژوهه‌های تحقیقاتی در زمینه عوارض بیماری متروحان شیمیایی را در جنگ تحمیلی انجام دهد.

این پژوهه تحقیقاتی ۱۰ سال طول کشید و نتیجه آن مقاله‌ای شد که در سطح بین‌المللی مورد توجه قرار گرفت و همه جهان را از ظلم رزیم بعث عراق در استفاده غیرقانونی از سلاح‌های شیمیایی مطلع کرد.

محمد رضا ظفر قندی ۲۸ اسفند ۱۳۶۶ در خانواده ای پر جمعیت در کوچه نظامیه بهارستان به دنیا آمد و در شناسنامه اش اول فورده بود. این کتاب ۱۳۳۷ ثبت شد. پدرش مردی زحم‌گش بود که در تعییرگاهی که در خیابان هفده شهریور داشت چرخ زندگی را می‌گرداند. مادرش، آذرینه شاهی زنی پر جنب و جوش و تشنیه دانستن بود که پس از بزرگ شدن فرزندانش توانست هم‌تھمی را قانع کند تا ادامه تحصیل دهد و بعد از داده این کتاب را بخواهی داد. محمد رضا در خانواده ای پر جمعیت مطلع شد.

محمد رضا در خاطراتش راجع به

ظفر قندی پس از آغاز جنگ ایران و عراق بعد از این کتاب توанс است برخی واحدهای دشوار رشته پزشکی را پاس کند، آماده شد تا به عنوان پزشک در جنگ حاضر شود. او وقتی دخترش زهرا فقط شش ماه داشت با بردرقه جسورانه مادرش و خدا حافظی با همسر جوانش راهی جبهه‌های جنگ شد؛ جنگی که از دریچه نگاه یک پزشک جوان متفاوت بود: «۶۲/۰۷/۳۰» ساعت ۰۴:۰۰ از خواب بیدارمان کرده‌اند که تاسعات ۰۸:۳۰ صبح متروح می‌آمد، دیشب دوباره حمله بود که ظاهرا موفقیت آمیز نبود. پچه‌های محاصره شدند و عقب نشیونی کردند و...» او در برخی زمان‌ها از اتفاقات جبهه یادداشت برداری کرده و در کتاب «شرح درد اشتیاق» برخی از یادداشت‌هایش را جای داده است.

همچنین دریکی دیگر از یادداشت‌هایش می‌نویسد: «۶۲/۰۸/۱۳»

جمعه، از صبح امروز تا شب پروازهای هلیکوپترهای خودی و

فروشان در اورژانس ما مرتب ادامه داشت. علتش یا نقل

محروم حب بدحال بود یا این که برای لشکر امام حسین (ع) که

پیشروی زیادی کرده‌اند و راه تدارکاتی ندارند، وسایل و تدارکات

می‌برند. امروز سرهنگ صیاد شیرازی هم با هلیکوپتر به اینجا

آمد، نماز و ناهار را اینجا بود و بعد از ۲-۲ ساعتی رفت. دو اسیر

محروم عراقی داشتیم و...» از همین چند سطری این داده

چون اطلاعاتی درباره وضعیت یک عملیات نهفته است که

متاسفانه پس از آن فرست پیدا نکرد که این نوشته‌ها را ادامه

دهد. تداوم یادداشت‌های ظفر قندی می‌توانست نوع نگاه

دیگری به جنگ را به ما نشان دهد.

ظفر قندی پا خسی که به علوم انسانی داشت، معلمی را هم

در مدرسه علی‌تایی تجربه کرد و از آنچه که دانش آموز خوبی بود

و مسئولان مدرسه شناخت خوبی از ازاو داشتند، این فرست را

به او دادند که سال ۵۵ هم‌زمان با قبولی در رشته پزشکی در

مدرسه هم به دانش آموزان ابتدایی درس دهد. این تجربه

باعث تغییراتی در روحیاتش شد و ارا به تجارب دیگری رساندو

بعد از دعوت آیت‌الله موسوی اردبیلی در مدرسه تازه تأسیس

مفید هم معلمی را ادامه داد.

ظفر قندی پس از آغاز جنگ ایران و عراق بعد از این کتاب توанс است برخی واحدهای دشوار رشته پزشکی را پاس کند، آماده شد تا به عنوان پزشک در جنگ حاضر شود. او وقتی دخترش زهرا فقط شش ماه داشت با بردرقه جسورانه مادرش و خدا حافظی با همسر جوانش راهی جبهه‌های جنگ شد؛ جنگی که از دریچه نگاه یک پزشک جوان متفاوت بود: «۶۲/۰۷/۳۰» ساعت ۰۴:۰۰ از خواب بیدارمان کرده‌اند که تاسعات ۰۸:۳۰ صبح متروح می‌آمد، دیشب دوباره حمله بود که ظاهرا موفقیت آمیز نبود. پچه‌های محاصره شدند و عقب نشیونی کردند و...» او در برخی زمان‌ها از اتفاقات جبهه یادداشت برداری کرده و در کتاب «شرح درد اشتیاق» برخی از یادداشت‌هایش را جای داده است.

همچنین دریکی دیگر از یادداشت‌هایش می‌نویسد: «۶۲/۰۸/۱۳»

جمعه، از صبح امروز تا شب پروازهای هلیکوپترهای خودی و

فروشان در اورژانس ما مرتب ادامه داشت. علتش یا نقل

محروم حب بدحال بود یا این که برای لشکر امام حسین (ع) که

پیشروی زیادی کرده‌اند و راه تدارکاتی ندارند، وسایل و تدارکات

می‌برند. امروز سرهنگ صیاد شیرازی هم با هلیکوپتر به اینجا

آمد، نماز و ناهار را اینجا بود و بعد از ۲-۲ ساعتی رفت. دو اسیر

محروم عراقی داشتیم و...» از همین چند سطری این داده

چون اطلاعاتی درباره وضعیت یک عملیات نهفته است که

متاسفانه پس از آن فرست پیدا نکرد که این نوشته‌ها را ادامه

دهد. تداوم یادداشت‌های ظفر قندی می‌توانست نوع نگاه

دیگری به جنگ را به ما نشان دهد.

ظفر قندی پا خسی که به علوم انسانی داشت، معلمی را هم

در مدرسه علی‌تایی تجربه کرد و از آنچه که دانش آموز خوبی بود

و مسئولان مدرسه شناخت خوبی از ازاو داشتند، این فرست را

به او دادند که سال ۵۵ هم‌زمان با قبولی در رشته پزشکی در

مدرسه هم به دانش آموزان ابتدایی درس دهد. این تجربه

<p